

قیام عاشورا: بایدها و پیامدها

دکتر علی بیات

عضو هیأت علمی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران

چکیده

در این مقاله سخن از ضرورت‌ها و بایدهای مطالعاتی قیام امام حسین(ع) است؛ و این‌که بنا بر کدام بینش‌ها و روش‌های پژوهشی‌ای باید قیام امام(ع) را بررسی نمود؟ بر این اساس، نخست دو دیدگاه الهی (مابعدالطبیعی)، و انسانی - تاریخی از یکدیگر تفکیک و ملاحظات مربوط به هر یک به اختصار بررسی شده است. در دیدگاه انسانی - تاریخی نیز هشت بینش و روش مطالعاتی به اهل تحقیق و نظر پیشنهاد شده است. در بررسی پیامدهای قیام نیز به منظور پرهیز از طولانی شدن سخن، تنها به پیامدها و تأثیرات سیاسی و خصوصاً روان‌شناختی قیام پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: قیام عاشورا، بینش‌ها، روش‌ها، گزارش‌ها، بایدها، پیامدها.

درباره‌ی قیام عاشورا سخنان بسیاری گفته و نوشته شده است. شاید به جرأت بتوان گفت که کم‌تر رخدادی در تاریخ اسلام این همه مورد بحث قرار گرفته است و اهل اندیشه و نظر و قلم درباره‌ی آن، قلم‌فرسایی کرده‌اند؛ اما باز از هر که می‌شنویم و هر چه می‌خوانیم حدیث نامکرر است. به راستی علت و رمز این همه پیچیدگی چیست؟ آیا علت «اختلافات و تعارضاتی است که در مدارک مربوط به این مسئله وجود دارد و به همین جهت در تشخیص حقیقت این قیام نظرهای متضادی اظهار شده است؟» (صالحی نجف‌آبادی، ص ۴).

البته جای تردید نیست که از این واقعه و رویداد بزرگ و سرنوشت‌ساز تاریخ صدر اسلام گزارش‌های موثق و قابل اعتمادی که همه‌ی زمینه‌ها، اسباب، مقتضیات، علل و نیز تقدم و تأخر زمانی حوادث را به درستی و دقت منعکس کرده باشند در دست نیست؛ و از این رو کار پژوهشگر امروزی، که به دیده‌ی تحلیل - و نه صرفاً نقلی و روایی و وصفی - بدان می‌نگرد، با مشکلات و موانعی جدی و اساسی مواجه می‌شود؛ اما حقیقت آن است که علت این پیچیدگی تنها اختلافات و تحریفات و جعلیات فراوان در اسناد و مدارک برجای مانده از این واقعه نیست. اگر چنین نقص‌هایی در مدارک مربوط به این واقعه وجود نداشت، شاید امروزه ما می‌توانستیم تنها به واقعیت تاریخی آن پی ببریم، نه به همه‌ی ابعاد و زوایای آن؛ زیرا تاریخ در نگاه نخست بر واقعیات عینی دلالت دارد و این به معنا و مفهوم روایی و نقلی و وصفی است و اتکای صرف به اخبار و روایات افاده‌ی علم به معنای حقیقی نمی‌کند.

آنچه در مطالعات تاریخی (تاریخ انسانی) اهمیت تام و تمام دارد این است که بدانیم با پدیده‌ای تک‌بعدی و تک‌ساحتی به نام انسان مواجه نیستیم. مشکل اساسی در مطالعات مربوط به تاریخ انسانی، آن است که انسان گر چه موجودی مخلوق و محدود است، اما در محدوده‌ی جدول وجودی‌اش دارای ابعاد و جنبه‌های گوناگون است و به همین علت خلاف دیگر پدیده‌ها که از ظاهری مادی و کمی با کنش‌هایی ثابت و یک‌نواخت در طول حیات خود برخوردارند، به دام و کمند کشف روابط علت و معلولی و قانونمندی‌های مادی و فیزیکی در نمی‌آید. تفاوت انسان هوشمند و دارای اختیار و آزادی با دیگر پدیده‌ها که فاقد این امتیازات هستند آن است که جریان حوادث و حرکت تاریخی‌اش قابل پیش‌بینی نیست و هرگز نمی‌توان به طور صریح و جزمی درباره‌ی علل و اسباب جریان حیات تاریخی‌اش احکام جبری و قطعی صادر کرد.

بنابر آنچه گذشت، بدون شک شناخت و بررسی تاریخ زندگانی و کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌هایی روحانی که از مرتبه‌ی احکام و مقتضیات جبری و غریزی نفس خود فراتر رفته، به توانایی‌ها و استعداد‌های مکنون در ضمیر خود پی‌برده‌اند، نسبت به دیگر انسان‌ها، که هم‌چنان در بند غرایزند و به مرتبه‌ی حیات مادی و موجود طبیعی نزدیک‌ترند، دشوارتر و بسیار پیچیده‌تر است.

امام حسین(ع) به دور از هر باور فرقه‌ای یا وابستگی و تعصب قومی، یکی از نخبگان همه‌ی فصول حیات بشری است. نخبه‌ای از نخبگان دینی و روحانی که یکی از صحنه‌های شگفت‌تاریخ انسانی را آفرید. واقعه‌ای که عقل را از درک اسرارش عاجز کرده و به زانو نشانده است.

بنابراین، مهم‌ترین عامل پیچیدگی شناخت واقعه‌ی عاشورا آن است که رهبر این قیام، شخصیتی است که عشق و عقل، عرفان و برهان، دیانت و سیاست، حقیقت و واقعیت، دنیا و آخرت، شور و شعور، شعر و شمشیر، روح و تن، فکر و فقه، همه و همه را درهم آمیخته و منشوروار از هر ضلع و زاویه‌ای تالو و جلوه‌گری خیره‌کننده‌ای دارد. پیچیدگی روح و شخصیت او هزاران پیچ و تاب در قوه‌ی عقل و فهم شاهدان و همه‌ی کسانی که درباره‌ی قیام او گفته و نوشته‌اند درافکنده است.

نگارنده ادعا ندارد که این مقاله بتواند با قید و بند الفاظ، گره‌ای از این معما را بگشاید، بلکه فقط کوششی است که از کشش مهر آن شهید فرزانه‌ی همیشه جاوید حاصل آمده است. امید است که در آینه‌ی جمیل جمالش به تماشای جلوه‌های جمال الهی بنشینیم.

دو دیدگاه و نگرش کلی در زمینه‌ی ضرورت قیام امام حسین(ع) ذهن پیروان و همه‌ی مسلمانان و به طور کلی پژوهشگران عرصه‌ی تاریخ و به‌ویژه تاریخ اسلام را به خود مشغول کرده است و هر یک طرف‌داران و مخالفانی دارد.

دیدگاه نخست منظر الهی (متافیزیکی) است. بر اساس این دیدگاه خداوند چنین مقدر کرده بود که امام با جمعی از پیروان و یاران صدیق و مخلصش برای حفظ و نجات اسلام به شهادت برسند. مشخصه‌های این دیدگاه عبارت‌اند از:

الف) امام انسانی است مافوق انسان، با ویژگی‌ها و خصیصه‌های علم مخصوص و عصمت، یا به تعبیر روش‌تر، نظرکرده‌ی الهی است.

ب) قیام عاشورا رویدادی فراتاریخی است؛ زیرا امام فرانسازان است.
 ج) قیام و شخصیت امام(ع) فراتاریخی و غیرقابل تحلیل و کنکاش عقلی است.
 د) تسلیم و توکل و نهایتاً نفی الگوگیری از قیام امام(ع).
 ه) امام(ع) مأمور عمل به تکلیفی است که خداوند تقدیر کرده است؛ یعنی شهادت و کشته شدن.

این دیدگاه که به طور سنتی بر ذهن شیعیان سایه افکنده، عمیق‌ترین و خطرناک‌ترین تحریف را از شخصیت امام(ع) پدید آورده است و آن حضرت با چنین ذهنیتی فقط و فقط مورد تقدیس و تکریم و مدح و رثا قرار می‌گیرد. تقدیس و مدح و رثا و عزاداری با این بینش، نه تنها رفتار پیروان آن حضرت، که شخصیت آن امام را نیز واژگونه می‌نمایاند. عناصر حقیقت‌طلبی، معرفت‌جویی و آگاهی‌بخشی، ظلم‌ستیزی، عدالت‌طلبی، شورآفرینی از سرعشق و شعور، مبارزه با کج‌روی و انحراف و زر و زور و تزویر تا مرز شهادت و... از مراسم و مجالس عزاداری رخت برمی‌بندد؛ و در نتیجه قیام و شخصیت امام کارآمدی خود را در جنبه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، عرفانی و... از دست می‌دهد. ناگفته نماند که با شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران و روشنگری‌های خردمندانه‌ی حضرت امام خمینی(ره) و اندیشمندانی دیگر... افق‌های نوینی در بررسی و رویکرد به قیام عاشورا گشوده شده است؛ افق‌های تازه‌ای که در دیدگاه دوم به اختصار به آنها خواهیم پرداخت.

نگارنده قصد ندارد که دیدگاه الهی درباره‌ی قیام عاشورا را مورد انکار و یا بی‌توجهی قرار دهد. اساساً انکار و حتی بی‌توجهی به منظر الهی در فهم و تحلیل قیام عاشورا خواه‌ناخواه به نادیده انگاشتن روایات بسیاری خواهد انجامید که، اگر صحت آنها به طور یقین مورد تأیید قرار نگیرد، جرح و تعدیل اسناد و اثبات جعل و تحریفشان نیز دشوار است. رسول خدا(ص) و علی بن ابی طالب(ع) در روایات متعددی، نه فقط بنابر علم مخصوص نبوت و امامت، بلکه بر اساس درک عمیقی که از واقعیات زمانی و مکانی خود داشتند، از کشته شدن امام حسین(ع) خبر می‌دهند. تنها به ذکر این کلام از علی(ع) بسنده می‌کنیم که هنگام برپا شدن هنگامه صفین وقتی از کوفه حرکت کرد و به سرزمین کربلا رسید آن حضرت توقف کرد و گریست و سپس فرمود:

هَذَا وَاللَّهِ مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَ مَوْضِعُ مَيِّتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْمَوْضِعُ؟

فَقَالَ: هَذَا كِرْبَلَاءُ وَ يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. ثُمَّ سَارَ وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَعْرِفُونَ تَأْوِيلَ مَا قَالَ، حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) وَ أَصْحَابِهِ بِالطَّفِّ مَا كَانَ، فَعَرَفَ حَيْثُئِذٍ مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مُصَدِّقَ الْخَبَرِ فِيمَا أَنْبَأَهُمْ بِهِ؛ (شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۳۳)

همین جا، به خدا، جای خوابیدن مرکب‌ها و موضع کشته شدن آنهاست. به او عرض شد: ای امیرمؤمنان این جا چه جایی است؟ فرمود: این جا کربلاست و گروهی در این جا کشته خواهند شد که بی حساب وارد بهشت شوند. این سخن را فرمود و به راه افتاد و مردم معنای سخن آن حضرت را ندانستند تا جریان کربلای حسین (ع) و یارانش پیش آمد؛ پس آن‌گاه آن‌ان که سخن امیرالمؤمنین (ع) را شنیده بودند صدق گفتار آن حضرت را دانستند.

چنین پیش‌آگاهی‌هایی تنها محدود به شهادت امام حسین (ع) نیست. پیش‌آگاهی‌های رسول خدا (ص) درباره‌ی کشته شدن علی (ع) و یا کشته شدن عمار یاسر به دست گروه ستمگر و فتح کاخ‌های کسری در بین‌النهرین و ایران و کاخ‌های قیصر در شام و... همه حکایت و دلالت بر چنین معنایی دارد که امام حسین (ع) یا به دلالت اخبار نبوی و علوی و یا به طریق ادراک وجدانی و اشراقی از شهادت خود کاملاً آگاه بود و نیک می‌دانست که نه با وجود سلطه‌ی متعصبانه‌ی اموی که بر همه‌ی مقدرات امور اسلام و مسلمین چیرگی یافته‌اند، امید پیروزی هست و نه می‌توان به علت روحیات و فکر و فرهنگ قبیله‌ای حاکم بر همه‌ی بلاد اسلامی زیر سیطره‌ی عرب، و از آن جمله کوفه، دل به دعوت و ثبات فکری و عملی آنان (مردم کوفه) خوش کرد و صرفاً با اتکا به آنان رهسپار کوفه شد. صحت این مدعا از آن جا برمی‌آید که اولاً، آن حضرت در طول خلافت پنج سال و سه ماهه‌ی برادرش، به خوبی از اوضاع اجتماعی، فکری، سیاسی و... شهر کوفه آگاهی داشت؛ ثانیاً، چگونه می‌توان پذیرفت افرادی چون عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه و نیز شخصی شاعر، چون فرزدق، به آن حضرت هشدار دهند که به کوفه نرو (طبری، ج ۴، ص ۲۹۰) و همه‌ی اهل نظر آن روزگار از اوضاع عراق و کوفه آگاهی کامل دارند و تنها - العیاذ بالله - امام حسین (ع) ناآگاه است؟ امام حسین (ع) خود از همه‌ی آنان به شرایط آن روزگار آگاه‌تر بود و مهم‌تر آن‌که آنچه را امام می‌دانست آنان نمی‌دانستند و از آن غافل بودند و آن خطر بزرگی بود که اسلام و مسلمین را تهدید می‌کرد. عمق خطر آن بود که با به خلافت رسیدن یزید که سمبل و نماد تمام‌نمای جاهلیت و فرهنگ شرک

و کفر عرب پیش از اسلام بود، اسلام و اسلامیت به یکباره رنگ می‌باخت. شایان ذکر است که مسئله و خطر مهم، نه شخص یزید، بلکه حاکمیت یافتن جریانی انحرافی به نام «طلاق» بود که سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین بودند و بیست و یک سال تا فتح مکه در برابر اسلام ایستادگی کردند و سرانجام نیز پس از غلبه‌ی نظامی - سیاسی پیامبر(ص) بر مکه در رمضان سال هشتم هجری، قریش باقی‌مانده بر شرک و کفر و اشرافیت قبیله‌ای، از سر ترس و یا طمع (سیاست تألیف قلوب) به اسلام درآمدند و رسول خدا(ص) آنان را طلقاء (جمع طلیق)، یعنی آزادشدگان نامید، تا هویت و چهره‌ی واقعی آنان در آینده‌ی جامعه‌ی اسلامی گم نشود؛ و از آن‌جا که تاریخ و رویدادهای تاریخی کلّیتی به هم پیوسته‌اند، زمینه‌های شکل‌گیری قیام عاشورا را باید از سقیفه جست‌وجو کرد و اصلی که به ناحق در آن‌جا بنا نهاده شد و مسیر تاریخ اسلام را چنان رقم زد که فاطمه‌ی زهرا(س) غمگنانه از دنیا به جوارِ رضوان خداوند شتافت؛ علی(ع) عمرش را سوگمندانه و غریبانه سپری کرد و سرانجام به دست جریان انحرافی دیگری به نام خوارج به شهادت رسید؛ امام حسن(ع) از سر اجبار و اضطرار تن به صلح داد و امام حسین(ع) برای دریدن نقابِ نفاق از چهره‌ی شرک و کفری که به نام اسلام بر مسند خلافت و جانشینی رسول خدا(ص) تکیه زده بود، آگاهانه و آزادانه تن به شهادت داد؛ بنابراین، خطر اصلی برای اسلام و مسلمین شخص یزید نبود، بلکه خطر جریانی به نام طلقاء بود که یزید پس از پدرش نماد و سمبل کامل آن به شمار می‌رفت و امام حسین(ع) ضرورت قیام برضد این جریان را نیک دریافته بود و می‌دانست که کشته خواهد شد، هم‌چنان‌که از پدر و جدّش شنیده بود. ذکر دو روایت زیر در آگاهی امام به شهادتش تأیید بیش‌تری خواهد بود.

زمانی که امام(ع) می‌خواست از مدینه بیرون رود، ام سلمه، همسر پیامبر(ص)، به ایشان عرض کرد:

لَا تُخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ.

و امام در جوابش فرمود:

إِنِّي وَاللَّهِ مَقْتُولٌ كَذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً (موسوعة کلمات الامام الحسين، ۲۹۳).

امام(ع) به برادرش محمد بن حنفیه در مکه فرمود:
 أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حَسِينُ أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا
 (همان، ۳۲۹).

برای پرهیز از طولانی شدن کلام، تفسیر دیگری از دیدگاه نخست را در بررسی منظر دوم، یعنی منظر انسانی - طبیعی عرضه خواهیم داشت.

منظر دوم منظر انسانی - طبیعی است. کلیت و مشخصه‌های این دیدگاه عبارت‌اند از:
 الف) امام ماهیت و هویتی انسانی دارد، اما انسانی مافوق و در عین حال، تاریخی (نظریه‌ی نخبگی) و قابل بررسی.

ب) قیام ماهیتاً رویدادی تاریخی و قابل مطالعه و تحلیل تاریخی است.

ج) تحلیل قیام در چهارچوب جدول حیات فردی و جمعی انسانی صورت می‌گیرد.

د) شخصیت و قیام امام بر دو محور و دو خصیصه‌ی ذاتی انسان، یعنی آگاهی و اختیار قرار دارد.

ه) از شخصیت و قیام امام می‌توان الگوگیری نمود؛ چون از منظر انسانی - طبیعی قابل بررسی است.

نخست باید یادآور شویم که نگرستن به شخصیت و قیام امام حسین(ع) از این منظر، نه تنها از شأن و مرتبت والای آن حضرت و قیامش نمی‌کاهد، که شاید سیمای حقیقی امام و حرکت او را بهتر بشناساند.

از آن‌جا که شخصیت امام ماهیتی طبیعی و انسانی دارد، قیام آن حضرت و فلسفه، انگیزه‌ها، اهداف، فرایند و تأثیرات و پیامدهای آن نیز باید در چهارچوب جدول حیات فردی و جمعی انسان مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، نه خارج از این چهارچوب؛ زیرا خارج ساختن امام از دایره‌ی بررسی حیات طبیعی و انسانی بزرگ‌ترین تحریف را در پی دارد و دریچه‌ی تجزیه و تحلیل علمی و معرفت‌شناسانه‌ی آن را می‌بندد. شاید همین نوع نگاه مقدس‌مآبانه، که خود انحرافی در اندیشه و عقل بشری است، سبب شده باشد که ما شیعیان نگاه کارکردگرایانه به زندگانی انبیا و اولیای الهی نداشته باشیم و -با وجود محبت زایدالوصفی که به آن بزرگواران داریم- به سبب فقدان یا ضعف معرفتی به آنان، نتوانسته‌ایم از آنان الگویی مؤثر و سازنده و کارآمد در همه‌ی جنبه‌های حیات فردی و جمعی خود به دست آوریم.

اگر این منظر را در مطالعه و بررسی قیام امام حسین(ع) بپذیریم، ناگزیر باید تبعات و پیامدهای آن را نیز بپذیریم. نخستین پیامد پذیرش این دیدگاه آن است که از نظریه پردازی و فرضیه سازی برای راه بردن به شناخت ابعاد مختلف قیام ابا نکینم و نظریه را با نظریه و فرضیه را با فرضیه پاسخ دهیم.

الگو و طرح مطالعاتی در بررسی قیام عاشورا

قیام عاشورا را باید با تنوع بینش‌ها و روش‌های علمی بررسی نمود. متأسفانه بسیاری از نوشته‌های مربوط به قیام امام حسین(ع) فاقد روشمندی بینش علمی‌اند. نه فرضیه‌ی مشخصی، نه مجهول معینی و نه هدف و ضرورت به خصوصی را در نظر دارند؛ و ملامت‌بارتر این است که از روش مطالعاتی و تحقیقاتی مربوط به حوزه‌ها و رشته‌های تخصصی بی‌بهره‌اند. در این‌گونه آثار همه چیز به چشم می‌خورد، جز حرف و سخن نو و به قول خواجه حافظ، جز فکرتر. تکرار مکررات در این آثار، رغبت خواندن را از خواننده می‌گیرد؛ بنابراین، در بررسی قیام امام حسین(ع) باید از بینش و روش علمی مشخص و تعریف شده‌ای پیروی کرد و به اصول و مبانی اخلاق علمی پایبند بود؛ همچون: حقیقت‌جویی، پرهیز از تعصب و جانب‌داری، تلاش برای درک واقع و نه حمل پیش‌فرض‌ها و معتقدات خود بر موضوع و واقعیت مورد تحقیق، امانت‌داری در بهره‌گیری از منابع قدیم و جدید، تحمّل نقد علمی دیگران، پرهیز از تنگ‌نظری و....

در این مطالعات هشت بینش و روش زیر در خور توجه است:

۱- بینش و روش روایی.

۲- بینش و روش فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ.

۳- بینش و روش فلسفه‌ی جوهری تاریخ.

۴- بینش و روش دینی (و فقهی).

۵- بینش و روش سیاسی.

۶- بینش و روش جامعه‌شناسی تاریخی (مردم‌شناسی).

۷- بینش و روش روان‌شناسی.

۸- بینش و روش عرفانی.

بنابر هر یک از بینش‌ها و روش‌هایی که برشمردیم، فرضیات، پرسش‌ها، روش‌ها،

اهداف و ضرورت‌های خاصی مطرح می‌گردد. که در این جا صرفاً برای گشودن افق‌هایی تازه به اختصار، به بیان فرضیات و پرسش‌ها و... درباب هریک خواهیم پرداخت.

۱- مطالعه و بررسی قیام بنابر بینش و روش روایی: بر این اساس باید درباره‌ی قیام امام(ع) کتاب‌شناسی و نیز مآخذشناسی جدی‌ای صورت پذیرد. اساس استوار و نیرومندی را برای مطالعات و تحقیقات بعدی فراهم می‌آورد. کتاب‌شناسی و مآخذشناسی با روش نوین از ضروریات مهمی است که مورد غفلت جدی قرار گرفته است. هنوز روایات و اخبار سره از ناسره تفکیک نشده‌اند. هنوز روایاتی که از حاضران و شاهدان در جریان قیام اخذ شده‌اند و روایاتی که مآخذ دیگری داشته‌اند از هم متمایز نیستند؛ خصوصاً سهم بازماندگان خاندان امام در نقل و گزارش صحیح مآوقع روشن نیست.

براین اساس، هریک از کتاب‌های نگاشته شده درباره‌ی قیام امام(ع) باید از طرق مختلف رجالی، درایتی، علم علل، مطابقه و مقایسه‌ی روایات با یکدیگر، تطبیق روایات با قراین و شواهد عقلی، طبیعی و مقتضیات تاریخی ارزیابی شوند؛ و کسی قادر به انجام چنین پژوهشی است که با فن کتاب‌شناسی و مکاتب و روش‌ها و بینش‌ها و نیز انواع تاریخ‌نگاری آشنایی داشته باشد.

۲- مطالعه و بررسی قیام بنابر بینش و روش فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ: بنابر این بینش و روش مفاهیمی چون گذشته، حال و آینده و انواع برداشت‌ها و تبیین‌های موجود درباره‌ی تاریخ، نظیر تبیین‌های قانونمند، عقلانی، علی و روایی و مسائلی چون: مورخان چه چیزی را شواهد، مدارک یا تبیین تلقی می‌کنند و آیا نتایج و دستاوردهای آنان واجد حقیقت عینی است یا خیر؟ و آیا داوری‌های اخلاقی درباره‌ی شخصیت‌های تاریخی و وظیفه‌ی مورخ است یا خیر، بررسی می‌شود (نوذری، ص ۲۳-۲۵). به طور کلی در این بینش و روش دو نوع نگاه و رویکرد را باید از هم تفکیک کرد: یکی رویکرد ارزشی و یا نگاه باورمندانه به دین و کنش‌های دینی و از آن جمله قیام امام حسین(ع) است. که منظری درون‌دینی دارد. دیگری رویکرد معرفت‌شناختی است که منظری بیرون‌دینی دارد. بنابر این رویکرد پژوهشگر نه از موضع ارزشی که از موضع معرفت‌شناختی به قیام

امام حسین(ع) می‌نگرد و در قدم اول درصدد آن است که اثبات کند آیا موضوع قیام امام حسین(ع) و به طور کلی پدیده‌ی دین، دانش و معرفت است و ارزش معرفتی دارد یا خیر؟

از آن‌جا که در فهم و داوری مطابق با واقع در مطالعات تاریخی اختلاف آرای بسیاری وجود دارد، وظیفه‌ی کارشناس و متخصص کارآمد علم تاریخ این است که بتواند بنا بر مبانی و اصول و روش‌های علمی، تحلیل و داوری خود را از رویدادها قابل دفاع عقلی و علمی (معرفتی) بنماید؛ به عنوان مثال، یکی از پرسش‌های اساسی در ارتباط با قیام عاشورا این است که چرا امام حسین(ع) عراق و کوفه را برای قیام برگزید و حج را در مکه به عمره تبدیل کرد و رهسپار آن دیار شد؟ چرا در مدینه یا مکه یا بنا به پیشنهاد عبدالله بن عباس (دینوری، ص ۲۲۴) به یمن نرفت؟ سطحی‌ترین پاسخ این است که امام دعوت مردم کوفه را اجابت کرد؛ از این رو رهسپار این شهر شد، زیرا امام می‌بایست بر مردم کوفه و نیز در محکمه‌ی تاریخ حجت را بر همگان تمام کند تا بعدها مدعی نشوند که «اگر امام به ندای آنان پاسخ مثبت می‌داد می‌توانست به تشکیل حکومت ناب دینی امیدوار شود و بنی‌امیه یا طلقاء و لعناء را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشد». اما بعد چنین نشد و امام به شهادت رسید. این پاسخی است ساده و سطحی که قطعاً درک واقع‌بینانه‌ای از شخصیت و حرکت امام به ما نمی‌دهد.

ایراد اساسی به پاسخ ساده و سطحی فوق این است که نمی‌توان از این معنا غفلت ورزید که به هر حال امام لا اقل چون دیگر مردان سیاست‌آشنای آن روزگار، مانند عبدالله بن عباس و یا فرزدق، به اوضاع و شرایط فکری و روحی و زمینه‌های اجتماعی - سیاسی کوفه آشنا و آگاه بود. شهری که او بیش از پنج سال در خلافت ناکام پدر و برادر بزرگوارش در آن زیسته بود و از نزدیک با فضای فکری، فرهنگی، سیاسی و... آن آشنا بود؛ بنابراین، نمی‌توان امام را - العیاذ باللّه - شخصیتی پنداشت که از سر ساده‌نگری به دعوت و وعده‌های مردم کوفه دل خوش کرده و بعد هم در دام فریب تذبذب فکری و روانی آنان گرفتار آمده و لاجرم به کشته شدن خود و یاران و نیز اسارت خاندانش تن داده باشد.

به نظر نگارنده، یکی از مهم‌ترین دلایل انتخاب عراق و شهر کوفه برای قیام، آن بود که اولاً بذر اندیشه‌های تشیع در آن‌جا پاشیده شده بود و مناسب‌ترین شرایط را برای

قیام داشت و ثانیاً بین‌النهرین (یا عراق) به مرکزیت شهر نوبنیاد کوفه، به تعبیر علی بن ابی طالب (ع)، محل گردآمدن رجال و اموال بود (ر.ک: ابن‌اعثم، ج ۱، ص ۴۴۷)؛ یعنی عراق و کوفه مرکز ثقل حیات اجتماعی و تنوع قومی و نیز مرکز ثقل حیات اقتصادی برای مسلمانان بود. مهم‌تر از مرکزیت اجتماعی و اقتصادی عراق، این سرزمین کانون دیرپای حیات دینی، فرهنگی، علمی و محل تلاقی و آمیزش نحله‌ها و تضارب آرای پیروان مختلف ادیان و مذاهب و میراث‌دار فرهنگ و تمدن ساسانی بود که بر شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی سهم شایانی داشت؛ بنابراین شاید به این دلیل بود که امام حسین (ع) برخلاف دیگران، چشم به افق‌های دور دوخته بود. او خود بهتر از دیگران می‌دانست که نمی‌توان به دعوت و وعده‌های مردم کوفه دل خوش کرد؛ اما این نکته‌ی عمیق و دقیق را هم به خوبی می‌دانست که به لحاظ شرایط خاص دینی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و...، اگر بذری در عراق پاشیده می‌شد، تلف نمی‌شد و به سرعت رویش و پویش می‌یافت. حال اگر امام (ع) به پیشنهاد دیگران محل دیگری را برای قیام برمی‌گزید، محل امنی چون یمن یا مناطقی در حجاز، ایران و...، می‌توانست به اهدافی که در سر داشت برسد؟ آیا به‌راستی قیام عاشورا در کربلا با درنظر داشتن همه‌ی شرایط و اوضاعی که بر شمردیم در ترمیم و تعیین سرنوشت اسلام اثرگذارتر از دیگر مناطق نبود؟ (فاعتبروا یا اولی‌الابصار).

۳- مطالعه و بررسی قیام بنا بر بینش و روش فلسفه‌ی جوهری تاریخ: این بینش و روش، ناظر به مفاهیم جوهری، یعنی مسائل و مباحث بنیادی در اندیشه‌ی تاریخی است. مسائل و مباحثی که ناظر به زمان و مکان معینی نیستند؛ و درحقیقت بر آن است که از فلسفه‌ی وجودی انسان، خصلت‌ها، توانایی‌ها و کارکردهایش، آغاز و فرجام تاریخ، ماهیت وجود و موجود تاریخی، فلسفه و رمز و راز تحوّل و تغییر و تکامل یا انحطاط انسان تاریخی، جبر و اختیار و ده‌ها مسئله‌ی دیگر بحث کند. نکته‌ی حایز اهمیت آن است که فلسفه‌ی جوهری تاریخ، قدیمی‌تر از فلسفه‌ی تحلیلی است و ادیان آسمانی در طرح و باروری چنین بینشی نقش و سهم شایانی داشته‌اند، اما جای تأسف است که از این منظر کم‌تر به پیامدها و رهنمودهای کتب آسمانی توجه شده است و اندیشمندان (خواه فیلسوف یا مورّخ) از این منظر به تاریخ و یا مفهوم جوهری آن نپرداخته‌اند. در

میان همه‌ی تفاسیری که بر قرآن کریم نوشته شده است به ندرت می‌توان به تفسیری برخورد که اندیشه و منطق تاریخی را پایه و شالوده‌ی تفسیر آیات قرار داده باشد؛ بنابراین، منظر فلسفه‌ی جوهری تاریخ بانی است که هنوز چندان بر ذهن متفکران مسلمان گشوده نشده است؛ (ما اکثر العبر و اقل الاعتبار).

۴- مطالعه و بررسی قیام بنا بر بینش و روش دینی (احیا گری): بنا بر دیدگاه بسیاری از گزارشگران و مورخان قدیم و جدید، واقعه‌ی عاشورا و قیام امام حسین(ع) غالباً بنا بر ماهیت سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد؛ بدان معنا که یکی از شخصیت‌های معتبر و برجسته‌ی سیاسی آن عصر بر ضد خلیفه و دستگاه خلافت اموی دست به قیام زده تا به امید مدد مردم و هواداران کوفی خود تحولی در عرصه‌ی سیاسی و حکومتی پدید آورد و خود حکومتی مبتنی بر معیارها و ارزش‌های دینی تشکیل دهد. اما اندک آشنایی با شخصیت امام حسین(ع) این حقیقت را به روشنی می‌نمایاند که او سیاست‌مداری تشنه‌ی قدرت نبود و پیش و پیش از شخصیت و نخبه‌ای سیاسی، باید نخبه‌ای دینی ترسیم گردد. نخبه‌ای که احیای دین و اصلاح امت جدش از انحرافات فکری، سیاسی و ... دغدغه‌ی اصلی‌اش بود. هرچند که قیام او ماهیتی سیاست‌گرایانه و افشاگرانه داشت، اما الزاماً نباید در محدوده و چهارچوب تنگ سیاست و قدرت مورد بررسی قرار گیرد.

سخنان و رهنمودهای آن حضرت در طول قیام، خود بهترین شاهد و گواه بر اهداف امام است. آن‌جا که در نامه‌ای خطاب به اشراف بصره نوشت:

و قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَّتَتْ وَأَنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَّتْ» (موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۱۵). همانا نماینده‌ام را با این نامه به سوی شما فرستادم. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش(ص) دعوت می‌کنم؛ زیرا در این زمان سنت مرده و بدعت زنده است.

و یا در وصیت‌نامه‌اش به محمد بن حنفیه نوشت:

وَأِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَنَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (همان، ص ۲۹۱)؛ من برای خودخواهی و گردن‌کشی و فتنه‌انگیزی و ستمگری

خارج نشدم، بلکه به قصد اصلاح امت جدّم خروج کردم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره‌ی جدّم (ص) و پدرم علی بن ابی‌طالب (ع) رفتار کنم. آن‌جا هم که در بین راه به فرزدق فرمود:

إِنَّ هَوْلَاءَ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ
وَأَبْطَلُوا الْحُدُودَ وَشَرَبُوا الْخُمُورَ وَاسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَأَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ
بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَإِعْزَازِ شَرْعِهِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا (همان،
ص ۳۳۶)؛ این‌ها جماعتی هستند که از شیطان اطاعت، و طاعت رحمان را ترک و فساد را
در زمین آشکار و حدود را ابطال کرده‌اند. خمر می‌آشامند و در اموال فقرا و مساکین طبق
میل و هوای خود تصرف می‌کنند و من شایسته‌ترین فرد به یاری دین خدا و اعزاز
شریعت او و جهاد در راه او هستم تا علو و عظمت از نام خدا باشد.

در همه‌ی عبارات فوق اصلی اساسی را که امام برای هدف قیام خود بیان می‌دارد،
احیای دین خدا و سنت پیامبر خدا (ص) و سیرت پدرش علی (ع) است. در هیچ‌کدام از
عبارات فوق و یا شاید در سخنان دیگر امام به این معنا بر نمی‌خوریم که من قیام می‌کنم تا
قدرت را به کف آورم و حکومت تشکیل دهم. نکته‌ی لطیف دیگر آن است که اساساً
همه‌ی کسانی که موفقیت امام (ع) را در کسب قدرت و تشکیل حکومت - با توجه به
شرایط و جوّ حاکم آن روزگار - غیرممکن می‌دانستند از همراهی و یاری امام کناره‌گیری
کردند؛ زیرا آنان شرط همراهی و یاری را موفقیت امام در تشکیل حکومت می‌دیدند
و امام شرط همراهی و یاری را تلاش خالصانه و صادقانه برای احیای دین و سنت
و سیره‌ی نبوی و علوی می‌دانست.

بنابر آنچه گذشت، علاقه‌مندان به مطالعه‌ی تاریخ اسلام و خصوصاً پژوهشگران باید
مراقب باشند که بنا بر غلبه‌ی فکر حاکم بر اذهان که انگیزه و هدف امام (ع) از قیام را
کسب قدرت و تشکیل حکومت می‌دانستند به این واقعه‌ی مهم و شگفت تاریخ صدر
اسلام ننگرند و به داوری آن ننشینند.

۵. مطالعه و بررسی قیام بنا بر بینش و روش سیاسی: در روش بررسی قیام از منظر دینی

اشاره شد که اصلی‌ترین هدف امام از قیام احیای دین خدا و سنت پیامبر (ص) بود؛ اما
این بدان معنا نیست که قیام آن حضرت به دور از جهت‌گیری‌ها، روشنگری‌ها

و افشاگری‌های سیاسی بوده است. حرکت آن حضرت از آغاز تا انتها ماهیت سیاسی نیز داشت؛ اما ماهیت روشنگرانه و افشاگرانه و نه ماهیت قدرت طلبانه و سیاست مدارانه.

نگارنده براین باور است که جنبه‌ی سیاسی قیام امام(ع) را باید بنابر روشنگری و افشاگری سیاسی مورد توجه و تأمل قرار داد، نه بنابر قدرت طلبی. کسب قدرت و تشکیل حکومت ابزارها، لوازم و شرایط خاص خود را می‌طلبد که در آن زمان برای امام فراهم نبود و آن حضرت خود بهتر از دیگران به این حقیقت و واقعیت واقف بود؛ اما این که چرا امام به رغم چنین وقوفی دست به قیام زد؟ پرسشی است که باید پاسخ آن را در این سخن روشنگرانه‌ی امام(ع) دید که به برادرش محمد بن حنفیه فرمود:

يَا أُخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَىٰ لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (همان، ص ۲۸۹)؛ ای برادر به خدا سوگند اگر در دنیا پناهگاهی هم نباشد، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم.

آن حضرت در پاسخ مروان نیز - که از او خواست بیعت کند - فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَىٰ الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ بَلَّيْتُ الْأُمَّةَ بِوَالٍ مِثْلَ يَزِيدَ (همان، ص ۲۸۴)؛ همه از خدایم و به سوی خدا می‌رویم. زمانی که امت اسلام به زمام‌داری چون یزید گرفتار آیند، باید فاتحه‌ی اسلام را خواند.

در ادامه‌ی پاسخ به مروان فرمود:

لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَىٰ آلِ أَبِي سُفْيَانَ (همان، ص ۲۸۴)؛ از جدّم رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.

اگر از منظر تاریخ تحولات اندیشه‌ی سیاسی در صدر اسلام به موضوع قیام امام حسین(ع) بنگریم و سخنان و رهنمودهای آن حضرت را نصب‌العین خود قرار دهیم، درمی‌یابیم که علل و ضرورت‌های تاریخی - سیاسی آن چه بود؛ درحقیقت نقطه‌ی آغاز انحراف در تاریخ اسلام زمانی بود که رسول خدا(ص) رحلت کرد و انصار و سپس مهاجران در سقیفه گرد آمدند و، پس از مشاجرات فراوان، اصلی در سقیفه بنا نهاده شد که بنای تاریخی اسلام را به اعوجاج و انحراف کشاند؛ اصلی که بر زبان ابوبکر جاری شد که «الائمة من قريش؛ پیشوایان از قریش‌اند.» این اصل بر پایه‌ی تفکر و فرهنگ قبیله‌ای و نه اسلامی استوار بود. به نوشته‌ی مقریزی به تدریج پس از گذشت حدود یک ربع قرن از رحلت پیامبر(ص) بنی‌امیه که به لحاظ سابقه‌ی عداوت و کینه با اسلام و مسلمین از

شایستگی برای خلافت و زمام‌داری برخوردار نبودند، نه از قرابت با پیامبر(ص) و نه از سابقه در اسلام و نه از وصایت؛ تنها با تمسک به این اصل وضع شده در سقیفه که «الائمة من قریش»، گفتند: «نحن من قریش؛ ما هم از قریش هستیم». گرچه در قریشی بودن آنان تردیدی نبود، ادعای پیشوایی و زمام‌داری آنان باطل و خواسته‌ای ناحق بود؛ اما سرانجام با تمسک به همین اصل و نیز خون‌خواهی عثمان و دیگر ترفندها و حیلها توانستند ردای خلافت بر دوش گیرند و بر مسند خلافت تکیه زنند. بدین سان با روی کار آمدن معاویه، پسر ابوسفیان، که هر دو از طلقاء بودند، و پس از او تبدیل خلافت به ملوکیت و پادشاهی و به خلافت رسیدن یزید، زنگ خطر برای اسلام و قرآن و سنت پیامبر(ص) به صدا درآمد. در حقیقت با رحلت پیامبر(ص) که بار دیگر فکر و فرهنگ و ارزش‌های قبیله‌ای تجدید حیات خود را به عنوان جریانی واپس‌گرا در برابر جریان تفکر ناب دینی آغاز کرده بود، توانست به تدریج با رخنه در مناصب قدرت و مصادر ثروت به تجدید و تحکیم موقعیت از دست رفته‌ی خود در عصر نبوت نایل آید و پس از شهادت امام علی(ع) و صلح اجباری امام حسن(ع) معاویه با نام خلیفه‌ی پیامبر(ص) به حکومت رسید.

بیست سال خلافت معاویه تمامی زمینه‌های نابودی و تحریف و انحراف اسلام را فراهم آورده بود، تا آن‌که یزید جانشین پدر شد و بر آن شد تا با اخذ بیعت اجباری از حسین بن علی(ع) آخرین نیرو و سنگر مقاوم در برابر اشرافیت بدوی قبیله‌ای را درهم شکنند. حقیقت و واقعیت امر نیز آن بود که حسین بن علی(ع) و یزید سمبل‌ها و نمادهای دو جریان و دو فکر و فرهنگ بودند. حسین(ع) نماد و پاس‌دار اسلام و سنت نبوی که در خطر هدم و نابودی قرار گرفته بود و یزید نماد تمام‌عیار فکر و فرهنگ بدوی و جاهلی عرب. غلبه‌ی هریک بر دیگری و یا اطاعت و انقیاد و تسلیم یکی در برابر دیگری می‌توانست به معنای نابودی این و پیروزی جبهه‌ی مقابل باشد؛ از این رو، امام حسین(ع) به هیچ قیمتی حاضر به بیعت با یزید نشد و شهادت را پذیرفت تا عزت اسلام شکسته نشود و خود به ذلت نیفتد. همین و بس.

غرض از بیان مطالب فوق آن است که اگر پژوهشگری بخواهد از منظر سیاسی به قیام امام بنگرد، باید محدوده‌ی کارکرد سیاسی قیام را بشناسد و به کلیت قیام از انگیزه تا اهداف و روش‌ها و ... ماهیت سیاسی «تلاش به منظور کسب قدرت و تشکیل حکومت»

نبخشد، چون این رویکرد افراطی نه تنها ابهامی را روشن نمی‌سازد که تردیدها، شبهات و ابهامات بسیاری را نیز در اذهان خواهد افکند.

۶- مطالعه و بررسی قیام بنا بر بینش و روش جامعه‌شناسی تاریخی: جامعه‌شناسی تاریخی از دیگر رویکردهای مطالعاتی به قیام امام حسین(ع)، خصوصاً درباره‌ی شناخت و بررسی زمینه‌های اجتماعی و بافت قبیله‌ای جامعه‌ی عرب است که موجبات تفرقه و انشعاب و گسست درونی جامعه‌ای (عراق به مرکزیت کوفه) می‌شد که دعوتگران امام به کوفه بودند. با همه‌ی نوشته‌ها و گفته‌ها درباره‌ی قیام عاشورا، متأسفانه تاکنون از منظر علم جامعه‌شناسی تاریخی شرایط و زمینه‌های اجتماعی قیام، که مبتنی بر بافت و نظام قبیله‌ای است، مورد توجه و بررسی جدی و دقیق قرار نگرفته و بدون چنین رویکردی، هم‌چنان ابعاد بسیاری از رویداد عاشورا در پرده‌ی ابهام قرار دارد. جالب توجه این جاست که معاویه بیش‌ترین بهره‌برداری سیاسی را از فضای حاکم بر نظام اجتماعی آن روزگار می‌کرد و خود نیز در دامن زدن به از هم‌گسستگی اجتماعی عراقیان نقش مؤثری داشت و با اتخاذ این روش‌ها و سیاست‌ها توانست سلطه‌ی بلامنزاع خود را به مدت بیست سال بر سراسر قلمرو اسلامی آن روزگار حفظ کند.

از سفارش‌های او به فرزندش یزید این بود که:

«اگر عراقیان هر روز عزل عاملی را از تو بخواهند بپذیر؛ زیرا برداشتن یک حاکم آسان‌تر از روبه‌رو شدن با صد هزار شمشیر است» (ابن عبدربه، ج ۵، ص ۱۱۵).

و نیز در ترسیم خط‌مشی و سیاست‌گذاری‌های خود در سفارش به یزید گفت:

«امیدوارم آنان که پدر او را کشتند و برادرش را خوار ساختند گزند وی را از تو بازدارند» (همانجا).

از این رو، شناخت بافت و نظام اجتماعی قبیله‌ای عرب و اطاعت و انقیاد افراد قبیله از شیوخ و سران و نیز، تلاش و کوشش شیوخ در حفظ و تأمین منافع قبیله‌ای خود در رقابت با دیگر قبایل، تا اندازه‌ای ضروری است که به طور قطع و یقین پاسخ بسیاری از پرسش‌هایی که تاکنون مجهول مانده‌اند در گرو چنین رویکردی است. ضرورت و اهمیت مطلب فوق را زمانی می‌توان دریافت که بدانیم در بافت و نظام قبیله‌ای، پایگاه و نخبگان و رهبرانی که اعتبارشان بر اعتقادات و ارزش‌های دینی استوار است عملاً

سست و لرزان می‌شود؛ زیرا عامل مهم همبستگی میان افراد قبیله عصبیت، نسب و حسب و حفظ منافع و موقعیت است، نه ارزش‌های انسانی - اسلامی. به همین علت علی بن ابی طالب و فرزندان‌ش (ع) با وجود همه‌ی احترام و اعتبار معنوی و روحانی‌ای که در چشم و دل اعراب مسلمان داشتند، از نفوذ و اشرافیت قبیله‌ای بی‌بهره بودند و برخلاف آنان معاویه، یزید و همه‌ی کسانی که معتقد و پایبند به حفظ روابط و مناسبات سنتی قبیله‌ای بودند، هر چند از احترام و اعتبار معنوی بی‌بهره بودند، اقتدار و شوکت قبیله‌ای داشتند.

امید است با چنین رویکردی که هم نظام قبیله‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد و هم نقش و کارکرد اجتماعی صحابه (مهاجران و انصار) و تابعان عرب و غیرعرب، بتوان افق‌های نوینی را در مطالعات تاریخی صدر اسلام گشود.

۷- مطالعه و بررسی قیام بنابر بینش و روش روان‌شناسی تاریخی: از چنین رویکردی

باید با حزم و احتیاط بیش‌تری سخن گفت؛ زیرا چنین رویکردی تاکنون در مطالعات تاریخی به جد مغفول مانده است.

روان‌شناسی تاریخی، هم فرد را متناسب با شرایط و زمینه‌های عصری و انسانی مورد مطالعه قرار می‌دهد و هم جامعه را، که مهم‌ترین نقش و سهم را در کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و... داراست.

در بررسی قیام عاشورا می‌توان در حد پرسش چنین طرح کرد که آیا امامان معصوم شیعه (ع) هر یک متناسب با ویژگی‌ها، حالات، استعدادها و تمایلات خاص خود رفتار می‌کردند، یا - بنابر دیدگاه کلامی - همه نور واحدی بودند؟ آیا به‌راستی امام حسن مجتبی (ع) روحیه‌ی ملایم و آشتی‌جویانه‌ای داشت و امام حسین (ع) روحیه‌ای حماسی و سازش‌ناپذیر؟ تأثیرات و پیامدهای روحی و روانی این فاجعه‌ی بزرگ بر دل و جان بازماندگان خاندان امام (ع)، که به اسارت رفتند و مصایب و ناملایمات بسیاری را متحمل شدند، چه بود؟ آیا اندوه بی‌پایان امام سجاد (ع)، که مدت بیش از چهل سال بر آن مصیبت جان‌گداز می‌گریست، ناشی از آثار طبیعی آن رویداد بر روح و احساسات و عواطفش بود و به همین سبب به دعا و نجوا روی آورد و از هرگونه بهره‌برداری تند و آشکار سیاسی بر ضد یزید و مروانیان خودداری کرد؟ و ده‌ها پرسش دیگر.

در بعد روان‌شناسی اجتماعی و تاریخی نیز بررسی حالات و تمایلات جمعی

و محرک‌های رفتار جمعی آنان که در واژگانی چون پیمان شکنی، بی‌وفایی، توبه (توابون) و... بیان می‌شود جای تأملات جدی است و نتایج پرباری خواهد داشت.

۸- مطالعه و بررسی قیام بنا بر بینش و روش عرفانی: رویکرد عرفانی و اشراقی به شخصیت و قیام امام(ع) آخرین بعد مطالعاتی و تحقیقاتی است که به اهل تحقیق و نظر سفارش می‌شود.

این بعد از شخصیت و قیام امام(ع) و همه‌ی یاران و دل‌شدگان حضرتش در آن رویداد سترگ، هرچند به طور پراکنده مورد توجه قرار گرفته است، چنان‌که باید و شاید حقیقت ادا نشده و شاید هم هرگز ادا نشود؛ زیرا بُعد عرفان و عشق و اشراق مربوط به باطن حیات آدمی است. عمیق‌ترین، پیچیده‌ترین و، در عین حال، لطیف‌ترین مرتبه‌ی حیات آدمی همین حیات اشراقی و به تعبیری عرفانی و روحانی اوست. روحی که به حیات معنا می‌بخشد و به خاک سرشت آدمی فضیلت و شایستگی پوشیدن خلعت خلیفه‌اللهی. دشواری دیگری را که در ادای این حق معرفتی امام نمی‌توان نادیده گرفت، قلّت پژوهندگانی است که در این وادی عصای موسی در دست داشته باشند و بدانند که به هنگام، خلع نعلین کنند. پیداست که سخن در باب سخنوری کلاسی و رسمی از مصطلحات و الفاظ و مقامات و منازل سیر و سلوک نیست؛ بلکه سخن از آن است که کسانی در این وادی وارد شوند که بی‌همرهی خضر قطع طریق به حیلای قطع طریق نکرده باشند. صد افسوس از قلّت چنین سایران و سالکانی.

به هر حال یکی از ابعاد درخشان و خیره‌کننده‌ی قیام و شخصیت امام(ع) و یاران مخلص و صدیق و فداکار او همین بعد عرفانی و اشراقی و روحانی است. آنچه این تابلوی سراسر شور و شعور و رمز و راز را از دیگر وقایع یا قیام‌های مشابه ممتاز و مجزا می‌سازد همین بعد است. در حقیقت قیام امام حسین(ع) از نخستین لحظه‌ی شروع تا غروب عاشورا با رنگ الهی (صِبْغَةُ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً) رنگ‌آمیزی شده است. شاید بتوان چنین تعبیر کرد که دعای عرفه‌ی امام، مانیفست و دستورالعمل و جوهر و درّ نادره‌ی قیام اوست که پنجره‌ای از زمین به آسمان می‌گشاید، تا انسان به خدا برسد.

بنابراین بر اهل ذوق و عرفان فرض است که تلاش کنند به روش علمی و با رویکرد معرفتی، این بُعد از قیام امام(ع) را بازشناسانند. بُعدی که متأسفانه مغفول مانده است.

شخصیت و قیام امام حسین(ع) کامل‌ترین و زیباترین اسوه و الگویی است که می‌تواند فراروی انسان تشنه و خسته‌ی کنونی که از خلأ معنویت و روحانیت رنج می‌برد قرار گیرد.

پیامدهای قیام

در این مجال و مقال اندک و با این زبان و قلم الکن و ... در توان نیست که از پیامدهای قیامی سخن بگوییم که خود درآمدی به درازای حدود چهارده قرن دارد. نه می‌توان از پیامدهای علمی آن سخن گفت که به جدا شدن کامل فقه و منظر کلامی و به طور کلی مشرب و جریان علمی - معرفتی تشیع از ایده‌ی اکثریت (تسنن) انجامید و نه دیگر پیامدهای آن؛ از این رو، تنها به دو پیامد و دستاورد قیام امام(ع) از منظری تازه و نوین و شاید هم بحث‌انگیز به اجمال نظر می‌افکنیم. یکی پیامدها و درس‌های سیاسی و دیگری پیامدها و تأثیرات روان‌شناختی.

پیامدها و درس‌های سیاسی

مهم‌ترین پیامد قیام امام(ع) آن بود که خط فارقی میان اسلام حکومتی و یا اسلام به عنوان ابزار سلطه و توجیه قدرت‌مداری و استبداد، و اسلام هدایتی و یا اسلام به عنوان مسلک رستگاری کشید. بر این اساس، از جنبه‌ی سیاسی، قیام عاشورا الگویی است برای روشنگری و افشاگری و به طور کلی سیاست‌گرایی صحیح دینی، نه الگویی برای حکومتگری؛ زیرا قیام امام اعتراضی بود نسبت به کلیت وضعیت موجود جامعه‌ی آن روزگار که به نام دین و حکومت دینی شکل گرفته بود. در حقیقت امام حسین(ع) با قیام خود جوهر ثابت و در عین حال سیال دین را از خطر انجماد و تحجر در صورت و زندان تاریخی نجات بخشید. خطری که اگر قیام و اقدام هوشمندانه‌ی شخصیتی چون حسین(ع) نبود، سیرت و جوهر و حیانی دین در دهلیز باریک و تنگ و تاریک تاریخ قوم عربی، و به نام اسلام عربی مسخ شده بود؛ اما قیام امام، نقاب از چهره‌ی زشت و کریه فریب و نفاق و نیرنگ اسلام اموی که ادامه‌دهندگان همان جریان واپس‌گرای بداعت طلقاء بودند درید و این حاصل نیامد مگر با شهادت و اسارت ناباورانه و غربانه‌ی امام حسین(ع) و یاران و خاندانش، که به حق نمایندگان و سمبل‌های شرافت و فضایل انسانی - الهی بودند، که داغ جگرسوزی را تا فرجام تاریخ بر قلب جامعه و تاریخ اسلامی و انسانی نشانند.

پیامدها و تأثیرات روان‌شناختی

به نظر نگارنده‌ی این مقاله عمیق‌ترین و گسترده‌ترین و ماندگارترین پیامد و تأثیر قیام امام حسین(ع) بر ذهن و وجدان همه‌ی کسانی که به حقیقت عشق می‌ورزند، اعم از مسلمان و غیرمسلمان و خاصه بر شیعیان و پیروان اعتقادی آن حضرت، بعد روانی و روحی آن بوده است. شاهد روشن این مدعا سخنی است که از ادوارد گیبون نقل شده است: در زمان و محیط دور، صحنه‌ی غم‌انگیز مرگ حسین(ع) احساسات خونسردترین خواننده را هم بیدار می‌کند (جعفری، ص ۲۳۲).

پرسشی جدی که در مطالعه‌ی سیر کلی تاریخ تشیع حایز اهمیت فراوان است این است که قیام امام حسین(ع) چه تأثیری در تکوین و روند تاریخی آن داشته است؟ شاید دو اظهار نظر زیر تا اندازه‌ای پاسخ پرسش فوق را روشن کند.

از فیلیپ نقل شده است که

تشیع در روز دهم محرم تولد یافت (همو، ص ۲۵۰).

هم‌چنین از فیز^۱ نقل شده است که شهادت حسین(ع) مهر رسمیت بر تشیع زد (همانجا).

حقیقتی که در دو اظهار نظر فوق نهفته این است که شهادت و اسارت امام حسین(ع) و یاران و خاندانش موجبات همبستگی و پیوستگی عاطفی، روانی و فکری شیعیان را فراهم ساخت. از پس آن قیام بود که روحیه‌ی اعتراض، ظلم‌ستیزی و امید به تحقق آرمان‌های انسانی - الهی و شهادت‌طلبی، روح و روان شیعیان را آکنده ساخت. نگارنده با این نظر نویسنده‌ی کتاب تشیع در مسیر تاریخ همراه و موافقم که مطالعه و تجزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا، به طور کلی، این حقیقت را نشان می‌دهد که حسین(ع) از همان آغاز نقشه‌ی ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمین را می‌کشید. تمام اعمال و کردار حسین(ع) نشان می‌دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است؛ زیرا، قدرت نیرومندتری وجود دارد که بتواند آن را در جریان زمان نابود کند؛ ولی پیروزی‌ای که از طریق رنج و جان‌بازی به دست آید، ابدی است و در وجدان بشری اثری جاودان می‌گذارد (همانجا، ص ۲۴۰).

به حق نیز چنین بود؛ زیرا قیام امام(ع) نخستین انقلاب و تحوّل را در وجدان و ضمیر و احساسات درونی حر برانگیخت و از آن پس وجدان و روان دعوت‌کنندگان کوفی امام

را سخت برآشفته و سه هزار تن (تَوَابُونَ) را چنان دست‌خوش احساسات و عواطف و افسوس و پریشانی ساخت که خود را به کام مرگ انداختند، تا بدین طریق بتوان بی‌وفایی خود در یاری حسین(ع) را بپردازند.

باز هم نگارنده بر نظر نویسنده‌ی کتاب تشیع در مسیر تاریخ مهر تأیید می‌نهد که واقعیت صحیح این است که تراژدی [شهادت حسین(ع)]، نقش بسیار عظیم و مهمی را در تحکیم هویت تشیع، و نه در خلق و به‌وجود آوردن آن، ایفا نمود. تقدیر این بود که سرنوشت حسین(ع) مهم‌ترین عامل در تبلیغ و سرعت نسبتاً سریع تشیع باشد. بدون شک تراژدی کربلا عامل «اشتقاق و علاقه‌ی شدید و احساسات عمیق» را به تشیع افزود و باعث گردید که روان‌شناسی انسانی بیش از هر چیز دیگر مورد توجه قرار گیرد (۲۵۰). بنابر آنچه گذشت، پیامدهای روانی و عاطفی قیام کربلا عمیق‌ترین و ماندگارترین دستاوردهای آن در طول تاریخ خصوصاً بر شیعیان بوده است و از همین منظر (روان‌شناسی تاریخی تشیع) می‌توان افق‌های ناگشوده‌ی بسیاری را در مطالعات شیعی گشود و به رمز و راز چگونگی بهره‌گیری دیگر امامان معصوم شیعی که از نسل حسین(ع) بودند پی برد؛ برای نمونه، به دو کلام اندوهبار زیر از امام سجاد(ع) و امام رضاع(ع) بسنده می‌کنیم. امام چهارم(ع) ضمن خطبه‌ای که در بازگشت از شام به مدینه ایراد کرد، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ قَدْ ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ وَتَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةً، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ (ابن طاووس، ص ۱۱۷).

و امام هشتم(ع) درباره‌ی کشته شدن امام حسین(ع) فرمود:

إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونَنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبِلَاءٍ (شیخ صدوق، ص ۱۹۰)؛ شهادت حسین(ع) پلک‌های دیدگان ما را مجروح و اشک‌های ما را ریزان و عزیز و ارجمند ما را ذلیل ساخت.

این بعد از پیامدهای قیام امام حسین(ع)، به یقین، با روش تحلیل مکانیکی اسلام‌شناسان غربی، که در دام تاریخ‌نگری محض فرو افتاده‌اند، قابل درک و فهم نیست. اما نمی‌توان حسرت نخورد که چرا اهل علم و تحقیق از چنین منظری به قیام امام حسین(ع) نمی‌نگرند؟ چرا مراسم سالیانه‌ی عزاداری‌ها، تعزیه‌ها، و ... در مساجد و تکایا را از این دیدگاه بررسی نمی‌نمایند و چرا...؟

منابع

- ابن اعثم، احمد. ۴۰۶ق، الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن طاووس، علی بن موسی. اللهوف فی قتل الطفوف، قم، الانوار الهدی.
- ابن عبدربه، ۳۷۲ق. العقد الفرید، تحقیق محمد سعید عریان، قاهره، المطبعة الاستقامة.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری. ۴۰۹ق، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر و مراجعه جمال الدین الشیال، قم: منشورات الرضی.
- شریفی، محمود و دیگران. ۱۴۱۵، موسوعة کلمات الامام الحسین(ع)، تحقیقات باقرالعلوم، تهران، دارالمعروف.
- شیخ صدوق، محمد بن علی. ۱۴۱۷، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه البعثة.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ دوم.
- صالحی نجف آبادی. ۱۳۸۱، شهید جاوید، تهران، انتشارات امید فردا، چاپ هفدهم.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی، [بی تا].
- محمدجعفری، سیدحسین. ۱۳۶۸، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر سیدمحمدتقی آیت اللهی، تهران، دفتر نشر اسلامی.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی. النزاع والتخاصم بین بنی امیه و بنی هاشم، مصر، المطبعة العلمیه.
- نوذری، حسینعلی. ۱۳۷۹، فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخنگاری (مجموعه مقالات گردآوری شده)، تهران، انتشارات طرح نو.